

طلوی بودن ناصر خسرو

شاعر و حکیم و نویسنده و جهانگرد ایرانی ناصر خسرو قبادیانی از مفاخر این سرزمین بشمار می‌رود او با اشعار متین و استوار خود درس شرافت و بزرگواری و سیانت نفس به مردم آموخته و در کتاب زادالمسافرین و خوان الاخوان و جامع الحکمتین و وجه دین و گشایش و ره‌ایش یک دوره فلسفه و کلام اسلامی را بازبان شیرین فارسی بیان کرده است و از کتاب سفرنامه او روش تحقیق و مطالعه علمی و یادداشت کردن نکات مهم جغرافیائی توأم با امانت و درستکاری استفاده می‌شود. بحث درباره مطالب کتاب او هم چنین شرح حال و سرگذشت پرحادثه و مبارزات اجتماعی او در خور کتاب بلکه کتابهائی مفصل است و در یکی دو مقاله نمی‌گنجد.

در این مقاله که در حقیقت مدخل از برای تحقیق در شرح حال ناصر خسرو بشمار می‌آید فقط بد ذکر نام و کنیت و تخلص و شهرت او اکتفا می‌شود و چون شهرت او مورد اختلاف است بحث بیشتری درباره آن می‌کنیم.

نام او ناصر است چنانکه خود گوید:

ای برادر گر بینی مرا با جامع علمانی و طاعات فرنگی
باورت ناید که من آن ناصرم (۱)

نام پدرش خسرو چنانکه گوید:

ای پسر خسرو و حکمت بگوی
تات بود طاقت و توش و توان (۲)

و درین بیت نام خود با نام پدر آورده است:

تحقیق شد که ناصر خسرو غلام اوست
آنکو بگویدش که بدو گوهر چه گوهرند (۳)

کنیه او ابو معین می‌باشد چنانکه گوید:

۱ - دیوان اشعار، ص ۲۹۰ - ۲ - دیوان اشعار، ص ۳۱۸

۳ - دیوان اشعار، ص ۱۲۰

يك مثل بشنو بفضل مستعين ياك چون ماء معين از بومعين (۱)
تخلص وی حجت است چنانکه گوید :

« حجت » بشمر زهد و مناقب جز بر جان ناصبی نزند زوبین (۲)
و تخلص خود را بصورت های حجت خراسان ، حجت مستنصری ، حجت فرزند رسول ،
حجت نایب پیغمبر نایب پیغمبر ، نیز بیان کرده است :

سنت « حجت خراسان » گیر کار کوتاه مکن دراز آهنگ
مر عقلا را بخراسان منم بر سفها « حجت مستنصری »
گوئید که تو « حجت فرزند رسولی »
حجتم روشن از آنست که من بر خلق « حجت نایب پیغمبر » سبحانم (۳)

و گاهی در دیوان خود را بعنوانهای دیگر خوانده است از آنجمله : سفیر ،
مأمور ، امین ، مختار امام عصر ، مستعین محمد ، کزیده علی مرتضی :

نه بس فخرم آن کز امام زمانه سوی عاقلان خراسان « سفیرم »
« مأمور » خداوند قصر و عصرم محمود بدو شد چنین خصالم
این فخر جز « امین » ترانیست دین مقام کو کرد اختیار ز بهر تو ارتحال
« مختار امام عصر » گشتم چون طاعت و دین شد اختیارم
منم « مستعین محمد » بمشرق چه خواهی ازین « مستعین محمد »
احرار روز کار رضا جوی من شدند چون من « کزیده علی مرتضی » شدم (۴)

در برخی از کتب تذکره او را « علوی » خوانده اند و مأخذ و اساس صحیحی ندارد.
او هر چند در دیوان اشعارش خود را « فاطمی » می خواند :

فاطمیم فاطمیم فاطمی تا تو بدری زغم ای ظاهری (۵)
و در جای دیگر تصریح می کند که فاطمیان علوی هستند :
زیس فاطمیان رو که بفرمان خدای ائمتان را زیس جد و پدر را هبرند

پسرت گر جگرست از تن تو، فاطمیان مرنبی را و علی را بحقیقت جگرند (۱)
ولی استبعاد ندارد که مرادش از «فاطمیان» خلفای فاطمی مصر باشد که نسب
خود را بعلی و فاطمه میرسانند و در عین حال از «فاطمی» طرفدار فاطمیان اراده کرده
باشد چنانکه در همان قصیده گوید :

لاجرم آن روز پیش خدای تو «عمری» باشی و من «حیدری»

که باقرینه «عمری» در یافته میشود که حیدری به معنی طرفدار حیدر است نه اولاد حیدر .
و نیز نسبت «علوی» از نسبت های مشهور بوده و ناصر خسرو به مناسبتی از این
نسبت یاد می کند مثلاً در سفرنامه آنجا که از یمامه یاد می کند گوید : «و جامعی نیک
و امیران آنجا از قدیم باز علویان بوده اند... و آن علویان نیز شوکتی داشتند» . (۲)

و در کتاب جامع الحکمتین گوید : «شکی نیست اندر آنک جنس علویان از علی
سلام الله علیه بوده و او یک شخص بود و فرزندان او که علویان اند امروز انواع اند یک
نوع حسنی اند و یک نوع حسینی اند و نوعی عقیلیان اند و یکی نوع زیدیان و نوعی بکریان
و جز آن» (۳) با وجود این چنین نسبتی را در هیچ جا یخود نمیدهد و در آنجا هم که
میگوید: زی عام چو تو مال و ملک داری خه اهی علوی باش و خواه حجام (۴)

نظیر «خواهی سید جامه و خواهی سیاه باش» است و علوی بودن او را نمی رساند .

و کلمه دیگری که به معنای «علوی» در آن زمان بکار می رفته کلمه «شریف» بوده
چنانکه نعالی در ذیل شرح حال ابوبکر محمد بن عباسی خوارزمی گوید:
وله فی علوی ناصبی:

شریف ، فعله فعل وضع دنی النفس عند ذوی الجودود (۶)

و در گلستان سعدی هم در داستان «شیادی کیسوان بافت یعنی علویست ... پس او
شریف چگونه صورت بندد» (۶) این کلمه بچشم می خورد و بطوریکه سیوطی در الحواری
للقتاوی می گوید کلمه شریف در صدر اسلام بر هر کسی که از اهل بیت بوده اطلاق

۱ - دیوان اشعار ، ص ۱۰۱ ۲ - سفرنامه ناصر خسرو ، ص ۱۰۸

۳ - جامع الحکمتین ناصر خسرو ص ۱۳۸ ۴ - دیوان اشعار ، ص ۲۶۵ ۵ - بقیة الدهر ،

نعالی ، ج ۴ ص ۲۳۰ ۶ - گلستان سعدی ، چاپ مرحوم فروغی ، ص ۶۰

میشده اعم از اینکه حسنی باشد یا حسینی، یا علوی یا جعفری یا عقیلی یا عباسی ولی پس از آنکه فاطمیان بمصر استیلا یافتند این لقب را مختص به ذریه حسن و حسین کردند (۱) و بیت زیر از ناصر خسرو که کلمه «شریف» در آن آمده این موضوع را تأیید می کند:

آنکه نمی مگر که پیغمبر کراسپرد روز غدیر خم بمنبر ولایتش
آنرا که هر شریفی نسبت بدو کند زیرا که از رسول خدایت نسبتش (۲)
و در آثار او دیده نمی شود که که حکیم ناصر این نسبت را نیز بخود داده باشد... پس
احتمال قوی دارد که نسبت «علوی» به معنی طرفدار آل علی است و اینگونه نسبت ها
در کتب ادب و تاریخ بسیار بچشم می خورد چنانکه یاقوت در ذیل ترجمه عیسی بن یزید
بن داب گوید: عنزی روایت کرده که ابن داب متشیع بود و اخباری برای بنی هاشم
می ساخت و عوانة بن الحکم «عثمانی» بود و اخباری برای بنی امیه می ساخت (۳)
و از جهتی او در موارد عدیده شرافت نسب و بزرگی تبار خود را انکار می کند
و خود را آغاز شرف برای تبار خود میداند:

من شرف و فخر آل خویش و تبارم کرد گری را شرف بآل و تبار است
و امروز بمن کند همی فخر هم اهل زمین و هم تبارم
گر تو به تبار فخر داری من مفضل گوهر تبارم
این پایگه مرا ز بهین خلا بقت این پایگه نداشت کس اندر تبارم
تبار و آل من شد خواری من ز بهر بهترین آل و تباری (۴)
و اگر نسبت او بحضرت علی می پیوست بلاشک این اندازه تحقیر تبار خود را نمی نمود
و از بیت اخیر او کاملاً آشکار است که «بهترین تبار» غیر از «تبار او» می باشد و در برخی
از موارد تصریح می کند که از فرزندان آزادگان یعنی ایرانیان باستان است:
من از پاک فرزند آزاد گانم نکفتم که شاپور بن اردشیرم (۵)

۱ - الحاوی للفتاوی، سیوطی، ج ۲ ص ۳۲ ۲ - دیوان اشعار، ص ۲۱۴

۳ - معجم الادب، یاقوت حموی، ج ۱۶ ص ۱۶۲ ۴ - دیوان اشعار، صفحات ۵۱،

۲۷۸، ۲۸۷، ۳۴۶، ۴۲۴ ۵ - دیوان اشعار، ص ۲۸۹

او در جای دیگر نیز از ایرانیان تعبیر به آزاده زادگان کرده است مانند مورد زیر :
 تر کان بییش مردان زین پیش در خراسان

بودند خوار و عاجز همچون زنان سرائی

امروز شرم نباید آزاده زادگان را

کردن به پیش تر کان پشت از طمع دو تایی (۱)

و این «آزاده زادگان» ترجمه «بنو الاحرار» است که قبل از اسلام در شعر اعشی

و بعد از اسلام در شعر بشار بن برد تخارستانی دیده می شود و بایرانیان اطلاق شده.
 اعشی گوید :

تناهت «بنو الاحرار» اذ صبرت لهم فوارس من شیمان غلب فولت (۲)

بشار گوید :

احین لبست بعد العری خزرا و نادمت الکرام علی العقار

و نلت من الشبارق و القلایا و اعطیت البنفسج فی الخمار

تفاخر یابن راعیه و راع «بنی الاحرار» حسبك من خسار (۳)

و جاحظ تعبیر به «آزاد مردیه» کرده و با «شعوبیه» همراه آورده است (۴)

و نیز می توان گفت که «علوی» نسبت معنوی و روحانی است و شیعه خاصه اسماعیلیه

بدان توجهی خاص داشتند و این نسبت معنوی را مستند بحديث : انما انا لکم مثل

الوالد لولده (۵) و بصورتی دیگر : انا وانت یا علی ابوا هذه الامة (۶) میدانند و ناصر

خسرو در بیت زیر باین نسبت اشاره می کند :

گر احمد مرسل پدرامت خویش است جز شیعت و فرزند وی اولاد زنا اند (۷)

فرزندان او نسبت جسمانی باو دارند و شیعت او نسبت روحانی و همانطور که محمدا

پدر روحانی محسوب میدارد فاطمه زهرا را مادر روحانی خود به حساب می آورد :

فاطمه را عایشه ما را اندرست پس تو مرا شیعت ما را اندری

۱ - دیوان اشعار ، ص ۶۶۱ ۲ - الصبح المنیر فی شعرائی بصیر ، ص ۱۸۲
 ۳ - دیوان بشار ، ج ۲ ص ۲۳۰ ۴ - البخل ، جاحظ ، ص ۲۲۸ ۵ - تفسیر کشف الاسرار ،
 ابوالفضل میبیدی ، ج ۸ ص ۴۷۲ ۶ - بحار الانوار مجلسی ، ج ۹ ص ۸۴
 ۷ - دیوان اشعار ، ص ۹۷

شیعت مار اندری ای بد نشان شاید اگر دشمن دخت اندری (۱)

و اخوان الصفا تصریح می کنند باینکه نسبت جسمانی و جسدانی پس از فنای اجسام منقطع می گردد ولی نسبت روحانی و نفسانی باقی می ماند زیرا جواهر نفوس پس از دوری از بدنها باقی می مانند و همچنانکه فرزند جسمانی موجب احیاء نام پدر می شود فرزند روحانی نیز نام پدر روحانی خود را در مجالس دانشمندان زنده نگه میدارد چنانکه مانام معلمان و استادان خود را بیش از نام پدرانمان بیاد می آوریم (۲) و اینگونه نسبت نفسانی و روحانی در میان اسماعیلیان دیده می شود چنانکه المؤید فی الدین شیرازی داعی اسماعیلی را لقب سلمان داده اند یعنی نسبت روحی و معنوی با سلمان دارد قطعاً یکی از علل اطلاق این لقب آن بود که مؤید خود را سلمان وقت میدانست و می گفت اگر من معاصر محمد می بودم کمتر از سلمان نبودم یعنی مرا هم از اهل بیت خود محسوب میداشت

لو كنت عاصرت النبي محمدا ما كنت اقصر عن مدري سلمانه
و لقال انت من اهل بيتي معلنا قولايكشفا عن وضوح بيانه (۳)
بر علوی بودن او باین دو بیت نیز استناد شده است :

مر مرا گویی بر خیز که بد دینی صبر کن اکنون تا روز شمار آید
کیسوی من بسوی من بدو ربحانست کر بیچشم تو همی تافته مار آید (۴)

و وجه استناد باین بیان است که کیسوی بافته بلند خاص علویان بوده چنانکه سعدی گوید: «شایدی کیسوان بافت یعنی علویست» و در کتاب قصص الانبیا آمده: «گویند ز گریا چون علویان موی داشتی» (۵) و در کتاب النقض آمده: «... وفلانکس علویی بخواب دیده کیسوها در بر افکنده»، و نیز گوید: «... که مجبر خارجی اگر مارسیاه بیند بر سینه خود دوستر دارد که کیسوی سیاه علویان و فاطمیان». (۶)

۱ - دیوان اشعار، ص ۴۱۲ (مار = مادر) ۲ - رسائل اخوان الصفا، ج ۴ ص ۱۱۶

۳ - دیوان المؤید فی الدین داعی الدعاة، ص ۲۸۱ ۴ - دیوان اشعار، ص ۱۱۰

۵ - قصص الانبیا (بکوشش آقای حبیب یغمایی تحت چاپ) ص ۳۱۱ ۶ - کتاب النقض، عبدالجلیل قزوینی رازی، ص ۷۲۶، ۷۲۵

و تشبیه فوق بعینه همان تشبیه بیت ناصر خسرو می باشد. و اینسکه علویان و فاطمیان برای خود کیسوی می گذاشته اند بجهت تأسی به پیغمبر بوده است زیرا پیغمبر نیز دارای کیسوی بلند بوده و در کتب اخبار باین موضوع تصریح شده است مانند: «والصحيح انه كان له نوابتين ومبدء هامن هاشم» (۱) و ابیات زیر که از عطار است مؤید این موضوع است:

بعد چل شب آن مرید پا کباز	بود اندر خلوت خود رفته باز
صبحدم بادی برآمد مشکبار	شد جهانی کشف بر جانش آشکار
مصطفی را دید می آمد چوماه	در برافکنده دو کیسوی سیاه
سایه حق آفتاب روی او	سد جهان جان وقف يك يك موی او (۲)

البته از عبارات فوق مستفاد نمی شود که غیر علویان دارای کیسوی بافته و بلند نبوده اند زیرا موی بلند نشانه زهد و پارسائی بوده و هنوز هم در اویش و صوفیان کیسوی خود را بافته و بلند نگه می دارند و این دو بیت ناصر خسرو هم مؤید بر این موضوع است:

همه پارسائی نه روزه است و زهد	نه اندر فزونی نماز و دعاست
نه جامه کبود و نه موی دراز	نه اندر سجاده نه اندر وطاست (۳)

و از بیت زیر هم برمی آید که بوسیله دین و ایمان باید «اهل دین مصطفی» شده بوسیله کیسو، و کیسوی تنها نشانه پارسایی و مسلمانی نمی باشد خویشان را زاهل دین مصطفی گردان بدین

دل مکن مشغول اگر با دینی از بی کیسوی (۴)

شکی نیست که اثبات علوی بودن ناصر خسرو یا نفی آن ثمره علمی قابل توجهی ندارد ولی توسعه دادن باین گونه مباحث ممکن است کلید از برای گشودن بسیاری از مسائل ادبی و تاریخی گردد.

۱ - سفینه البحار، قمی، ج ۱ ص ۴۸۹ - ۲ - منطق الطیر، عطار، ص ۱۰۱

۳ - دیوان اشعار، ص ۸۴ - ۴ - دیوان اشعار، ص ۴۶۲